

من متهم میکنم! (۱)

پیوسته به گذشته بخش یازدهم

این یادداشت شاید در چند بخش همین موضوع و همین مضمون را احتوا کند



محمد امین فروتن

آورده اند تعدادی از جهانگردان وارد یک قبیله دور افتاده ای شدند که اهل آن قبیله به آدم خواری معروف بودند ، یکی از جهانگردان از رئیس قبیله پرسید که آیا هنوز هم در قبیله شما آدم خوار وجود دارد ؟ رئیس قبیله بلادرنگ جواب داد ؛ نه آقا ! چند نفر باقی مانده بودند که دیروز آنها را خوردیم

هنوز شامگاه یکشنبه هجدهم حوت در شهر کابل فرانسیده بود که این خبر با قطع برنامه های عادی رادیوتلوویزیون « ملی ! » افغانستان توام با زیرنویس های آن پخش گردید ، « **خبر عاجل:** مارشال محمد قسیم فهیم معاون اول رئیس جمهور اسلامی افغانستان لحظاتی قبل جهان فانی را وداع گفت . » . بدون شک اعلام خبر این حادثه ، رویداد غم انگیزی در حوزه تاریخ حیات مجاهدین افغان محسوب می شد . که این خبر عاجل نه لطیفه ادبی بوده و نه هم پند فلسفی ، بلکه واقیعت درد ناک و عبرت انگیزی در باره مرگ شخصیتی بود که زندگی و تلاش هایش توأم با آرا و عقاید وی با قسمت زیادی از حیات نسل معاصر تعلق داشت لهذا سخن گفتن از زنده یاد مارشال محمد قسیم فهیم را نباید با سنگ های دین و بی دینی اندازه گیری کرد که درباره برخی از رجال تاریخ دین و بی دینی مسأله اساسی نیست زیرا آنچه که به عنوان مضمون اصلی حیات چنین رجال تاریخی مطرح است ، در هرمرحله ای از تاریخ « چگونه اندیشیدن و چگونه عمل کردن ؟ » آنهاست .

من که ایده آلیست نیستم و هیچگاه از واقیعت های روزگار غافل نه می مانم ، نه میتوانم مرا که همیشه برای عدالت و آزادی و مردم مبارزه کرده ام ، و مرا که نه زندان های چند شبه فرمایشی و

نه هم اسارتگاه های فلسفی و رنج های مصنوعی و شعاری ، بلکه در **جهنم پلچرخی** و با تحمل رنج های ناب بزرگ شده ام و با درد ها و رنج های واقعی مردم سروکار داشته ام و هنوز هم بر بال های شکسته همان رنج ها و درد ها از سنگلاخ تاریخ آدمیت عبور میکنم نه میتوانم مرا متهم به تعصبات قومی ، نژادی - مذهبی - زبانی کنند که فکر نه میکنم هیچ عاقلی از تبار روشنفکران معاصر و درد شناسانی از این نسل این حقیر را که با کوله باری از رنج های ناب و درد های اصل که با « آهسته گی و پیوسته گی !!» راهم را می پیمایم متهم به هیچ نوعی از تعصبات قومی ، زبانی و تباری سازند !! زیرا کسانی که بامن تعلق روحی دارند و تناب رنج های اصیل حیات آدمی مرا با آنها وصل کرده اند میدانند که من هرگز با خود نیندیشده ام و باز هم میدانم که حیاتم ، هوایم و همه خواستن هایم بخاطر سرنوشت انسان و آزادی توام با عدالت وی اند و باز هم گمان نه میکنم ارادت من و همه کسانی که چون نسبتاً یکسان می اندیشیم نیاز به یاد آوری داشته باشد که تمامی مردانی را که در هر مقطعی از تاریخ معاصر در کنار مردم بوده اند و در سخت ترین شرایط روزگار مردم تھی دستی از روزگار را با عصای عدالت و منطق « **نه** » گفتن یاری نموده ایم و با وعده های دروغین و « سرخرمن » قدرتمندان نه تنها پشت کرده اند بلکه با حفظ و قار و حرمت به اندیشه های مخالف در خط مقدم جبهه روشنگری و افشای گری توام با نگهداشت کرامت انسانی جباران تاریخ در کنار مظلومان ایستاده اند . این روحیه و این باور برای ما و همه اصلاح طلبان آزادی خواه و نواندیشان مجهز به عقلانیت متعهد دینی جرئت می بخشد تا اعلام کنیم که در پرتو چنین روحیه معنوی و انسانی در برج عاج نشستن آیا خیانت نیست ؟ بدون هرگونه تعارف باید مبارزه با این سنت ارتجاعی و متحجرانه ای را که « پشت مرده گان نباید حرف زد » به وجدان جمعی در میان جامعه مبدل سازیم . زیرا ما به عنوان انسان های که مدعی "**خلافت الهی در زمین**" هستیم حق نداریم در مسیر تمامی حیات فردی و اجتماعی خود بدون نگهداری و حفظ وقار و کرامت انسانی دیگران ، حتی آنهایی که ما را دشمن اندیشه ها و افکار خویش می شمارند چیزی به جز زبان شریک و عمل محبوب استفاده کنیم .

من اکیداً بر این باورام که نقش مردان بزرگ تاریخ و رجال برجسته جوامع بشری باید به منظور ترسیم خطوط اولیه نقشه راه نسل های آینده ، با کمال دلسوزی و با نیت مخلصانه و برخاسته از اراده مشروع جمعی ملت ها مورد نقد قرار گیرند که اساس نقد و انتقاد سالم ، استخراج موازین حیات اجتماعی ، نو سازی اجتهادی اندیشه ها و مغز های رو به رکود نخبه گان جامعه در راستای خود آگاهی مهمترین ضرورت تاریخ بشمار می آید . در غیر آن هیچ منتقدی نه میتواند نام منتقد و مصلح بخود گیرد ، علاوه براین منتقد باید ریشه ها را نشانه گیرد و بالیدن و گشودن شگوفه های بهاری را ببیند و تبدیل شدن نهال به درخت ، و برگ و میوه دادن درخت را نشان دهد ، و اگر درخت فرسود و دیگر کاری از آن ساخته نبود و مکروب تباهی در درخت ریشه دواند منتقد باید حاضر باشد تا چراغ های ذهن مردم را برای مشاهده عینی پوسیده گی بسپح کند ، هشدار دهد و در اوج چنین هشدارها سنگ بنای یک جامعه و یک تمدن را بگذرد . هیچ منتقد و مصلح نباید با پاشیدن تعصبات قومی و زبانی آب را گل آلود کند که با اعمال چنین شیوه و آب تاریخ توده ها گل آلود ساختن نه تنها هیچ ماهیی در دام چنین منتقدی نخواهد افتاد بلکه خود با پهن ساختن چنین دام ها دیگر نه میتواند نام منتقد و مصلحی بر خود ماند .

منتقد و مصلح معاصر باید امروز ما را عادت دهد تا در اصالت گذشته تردید کنیم و هر روشنفکر معاصر که از تبار و قبیلۀ نقد محسوب میشود گوشه‌های نسل معاصر را از رسوبات افتخارات دروغین انباشته اند با آب ذلال عدالت عمومی شستشو نمایند زیرا در حال حاضر اگر منتقدی در گذشته فرهنگ فرنگی و تاریخی ملت و جامعه ما شک نکند، منتقد نیست.

ادامه دارد

۱ : از نام‌های سرگشاده‌ی امیل زولا emile zola خطاب به رئیس جمهور وقت فرانسه که در روزنامه‌ی اورر (L'Aurore) چاپ شد. عنوان نامه بود: «من متهم می‌کنم!» ("J'Accuse"). این عنوان با حروف درشت تیتر اول روزنامه شد و به یک نماد تاریخی تبدیل گشت: نماد تعهد روشنفکرانه. ! در ۱۱۰ سالگی که از انتشار این نامه می‌گذرد، مدام به آن استناد شده است، هر جا که در مورد وظایف روشنفکران سخن در میان است، هر جا که در مورد اهمیت رسانه‌ها و بحث در حوزه‌ی عمومی اندیشه و گفت‌وگو می‌شود از آن نامه به عنوان یک نماد روشنفکری یاد آوری شده است ..